



**ما طبق برنامه
قرار بود همان روز
ساعت ۹ صبح با
پرواز ماهان که از
اربیل می آمد تهران،
بیا بییم تهران. این
را هم آمریکایی ها
مطلع بودند. در
نتیجه، صبح آمده
بودند در جاده
اربیل به فرودگاه
کمین گذاشته
بودند و ماشین ها
را یکی یکی بازرسی
می کردند**

عراق است. یعنی واقعاً الان ما می توانیم بگوییم با حضور ارتش عراق و حضور حشد الشعبی که تمامی آنها متشکل از نیروهای رزمنده مردم هستند کسی نمی تواند به عراق حمله کند. دیگر آن دورانی گذشت که مثلاً چهار تروریست داعشی سرشان را ببندازند پایین و هر جا خواستند بروند فلوچه را بگیرند، موصل را بگیرند و با ترس و وحشت سعی در از بین بردن عراق بیکارچه کنند، دیگر آن دوران تمام شد، اکنون و با تلاش های فرماندهان و نیروهای مقاومت مانند سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس حتی از میان ارتش های منطقه هیچ کشوری جرأت نزدیک شدن و ورود و تهاجم به خاک عراق را ندارد، این قدرت زاینده فتوای مرجعیت، تلاش دولت عراق، تلاش فرماندهان مجاهد عراقی و سردار سلیمانی و برادرانی است که در این عرصه کمک کرده و یاری کردند.

◀ مذاکرات بغداد موضوعی است که کمتر به آن پرداخته شده، با توجه به نقش فعال ایران در این مذاکرات و آگاهی شما از آن برای ما از دوران مذاکرات بگویید؟

ما دو جنگ اول و دوم را در نجف تجربه کردیم، این جنگ دوم نجف خیلی جنگ مهم تری به نسبت جنگ اول بود. در آن زمان آقای علاوی نخست وزیر عراق متحد آمریکایی ها بود و اینها تلاش کردند نجف را تصرف کنند. حضرت آیت الله سیستانی هم در آن زمان در لندن بودند. لازم است این نکته را ذکر کنم که ایشان برای معالجات و درمان رفته بودند آنجا. در این زمان آنها فرصت را حسابی غنیمت می شمردند، جنگ را راه اندازی کردند و توانستند تا نزدیک حرم حضرت علی (ع) بیایند. مجاهدینی که داشتند از نجف دفاع می کردند نهایتاً پناه بردند به داخل حرم. بعد آیت الله سیستانی از لندن حرکت کردند. دولت عراق اجازه نداد که ایشان مستقیماً وارد عراق بشوند. ایشان رفتند کویت و از کویت با ماشین آمدند بصره و از بصره حرکت کردند به سمت نجف. وارد نجف شدند و با سیاستی که اتخاذ کردند جنگ متوقف شد. بعد نیروهای آمریکایی مجبور شدند، نجف را ترک کنند. مجاهدین هم که در حرم گیر افتاده و محاصره شده بودند نجات پیدا کردند. این صورت خلاصه مسائلی بود که در آن زمان در حدود سال ۸۳ پیش آمد. هدف آمریکایی هم در پشت پرده سلطه آنها بر نجف بود. در همین زمان ها، اتفاقی که افتاده بود این بود که هم فشار تروریست ها مضاعف شده بود و هم فشار ارتش آمریکا بخصوص بر شیعیان افزایش پیدا کرده بود، اینجا بود که رهبران عراقی از جمهوری اسلامی کمک خواستند که وارد گفت و گو با دولت آمریکا بشود تا یک مقداری اوضاع آرام بشود.

◀ واکنش جمهوری اسلامی به این درخواست عراقی ها چه بود؟

جمهوری اسلامی مذاکره را منوط کرد به موافقت رسمی رهبران عراقی که اینها از ایران درخواست کنند. این کار صورت گرفت و درخواست انجام شد. هیأتی از طرف ایران تعیین شد، برای مذاکره با آمریکایی ها. مدیریت آن مذاکرات به عهده من بود و ما در بغداد از طرف جمهوری اسلامی سفیر ایران برادرمان جناب آقای کاظمی قمی مقابل سفیر آمریکا نشستیم بود و سفیر آمریکا و معاون فرمانده نیروهای آمریکایی در مقابل بودند و البته افراد دیگری نیز از بخش های دیگر حضور داشتند، مذاکرات صورت گرفت و هدف از این نشست صرفاً در راستای کاهش تنش و خشونت در آمریکا بود. اما به دلایل مختلفی چندان ادامه پیدا نکرد و به درازا نکشید، رهبر معظم انقلاب در نوروز همان سال در سخنرانی ای که در مشهد داشتند اعلام فرمودند در سخنرانی شان که ما به نیروهایمان اجازه مذاکرات را دادیم. چون مذاکرات علنی بود و در ابتدا خبرنگارها می آمدند. به این شکل بود که هیأت مذاکره کننده ایران و آمریکا در جلسه رویه روی هم بودند، در اتاق بغل، یک طرف من نشسته بودم، یک اتاق دیگری هم باز آن مسئولان و مقامات آمریکایی بودند که وزیر خارجه عراق آقای هوشیار زیباری رابط بین ما بود که در پشت

صحنه نشسته بودیم البته که آمریکایی ها می دانستند که ما در آنجا حضور داریم. برادرها مذاکره می کردند، سردار سلیمانی هم در تهران مدیریت مذاکرات را به عهده داشت. یعنی من در بغداد بودم در کنار برادرها و سردار سلیمانی در تهران حاضر بود. من مرتب از همانجا ایشان را در جریان مذاکرات می گذاشتم و ایشان هم نظرات خودشان را به من می گفت و من در بغداد دنبال می کردم. در مجموع مذاکراتی بود که در آن مقطع لازم بود و تأثیر خودش را هم گذاشت. یعنی آن چیزی که باید نتیجه بدهد، به نتایج خودش تا حدود زیادی رسید.

◀ نتیجه این مذاکرات که سردار سلیمانی آن را از تهران هدایت می کرد چه شد؟ آیا ثبات به عراق بازگشت یا نه بی ثباتی ها ادامه پیدا کرد و ماجرای حمله آمریکایی ها به کنسولگری ما در اربیل هم در ادامه آن مذاکرات بود؟

حمله به کنسولگری یک سال قبل از مذاکرات اتفاق افتاد یعنی حمله به کنسولگری مربوط به سال ۸۴ است. مذاکرات در اواخر سال ۸۵ و اوایل ۸۶ رخ داد. مذاکرات تنها مربوط به نجف بود. کل تشنجی بود که بین نیروهای شیعه و آمریکایی ها رخ داده بود که ما سعی می کردیم شرایط را به نفع شیعیان مظلوم نجف آرام کنیم.

◀ گریزی به حمله به کنسولگری زدید، چرا این اتفاق رخ داد؟

در بهمن ماه سال ۸۴ بود که مطابق نظر سردار سلیمانی من به سلیمانیه و اربیل رفتم تا بر همین اساس با آقای طالبانی و بارزانی در مورد موضوعات همان وقت گفت و گو داشته باشیم. من ابتدا رفتم سلیمانیه، آنجا با آقای طالبانی گفت و گو کردیم. قرار شد که بیایم با آقای بارزانی هم صحبت کنم، ما از سلیمانیه که آمدیم در آن دارالضیافه با آقای بارزانی دیدار کردیم، وقتی شب فرارسید من به اتفاق تعدادی از برادرها که از سلیمانیه آمده بودیم، در همان دارالضیافه ماندیم. چند نفر از برادرها با همان ماشین های ما حرکت کردند و رفتند اربیل و در کنسولگری ماندند. چون آنجا جا محدود بود. آمریکایی ها که دنبال این بودند که به اصطلاح ماها را دستگیر کنند، فکر کردند همه ما رفتیم آنجا. در حالی که من و چند نفر از برادرهای دیگر نرفته بودیم. در همانجا شب ماندیم، فقط اینها ماشین ها را رصد کرده بودند. در دارالضیافه نزدیک ساعت ۴ صبح بود که برادرها از داخل کنسولگری به من زنگ زدند و گفتند ما محاصره شدیم. زمستان بود و هوا هم سرد و تمام منطقه هم برف. چیزی طول نکشید همین طور که ما با برادرها صحبت می کردیم، اینها روی پشت بام کنسولگری نفوذ کرده بودند و با هلیکوپتر پیاده نظام آوردند، اطراف کنسولگری هم محاصره و نهایتاً وارد کنسولگری شدند. آنها قفل در کنسولگری را هم منفجر کرده بودند، برادرها را دستگیر کردند. در آنجا آنها به دنبال من می گشتند و تصویر من را با چهره برادرها تطبیق می دادند تا من را پیدا کنند. ما وقتی که با این حادثه مواجه شدیم، من هم برادرها را که همراه ما بودند، بسیج و از کنسولگری دیدار کردم. با وجود اینکه هوا سرد بود و جاده ها یخبندان بود مستقیم از صلاح الدین حرکت کردیم به سمت ایران. چون می دانستم آمریکایی ها هر جایی بخواهند حمله می کنند و هیچ محدودیتی ندارند. با دوستان کرد هم که آنجا بودند هماهنگ کردیم و به همراه یکی. دو نفر از آنها آمدیم مرز حاج عمران و وارد ایران شدیم. ما طبق برنامه قرار بود همان روز ساعت ۹ صبح با پرواز ماهان که از اربیل می آمد تهران، بیایم تهران. این را هم آمریکایی ها مطلع بودند. در نتیجه، صبح آمده بودند در جاده اربیل به فرودگاه کمین گذاشته بودند و ماشین ها را یکی یکی بازرسی می کردند. باز آنجا هم می بیند که ما نیستیم. بعد در سالن فرودگاه هم تک تک مسافرها را با عکس های ما تطبیق می دادند. نهایتاً آن برادرها که در کنسولگری بودند را دستگیر کردند. بعداً ما به اتفاق برادرها آمدیم ایران که پیگیری هایی شد. آن برادرها هم بعد از مدتی زندانی با تلاش هایی که صورت گرفت آن برادرها هم آزاد شدند.

